۴۱. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۵/۲۴)

سال تحصیلی (۱۴۰۱-۱۴۰۰) - دوشنبه، ۲۴ مرداد ۱۴۰۱

- پیشگفتار (خلاصه)
- تقیه ای نبودن اجماع منقول از شیخ بر تواتر قرائات
- وصل و فصل آیات در علم قرائات
- دو دیدگاه نسبت به عبارت شیخ طوسی در مقدمه تبیان
- برخورد شیخ طوسی در مواجهه با قرائت متعدد آیه، شاهدی بر قبول قرائات
    - الف) بیان شیخ ذیل آیه «فاغسلوا وجوهکم»
    - ب) بیان شیخ ذیل آیه «و علی ابصارهم غشاوه»
- دو مورد دیگر از تفسیر تبیان
- تأثیر فضای بعد از قرن یازدهم در فقه شیعی
- دو شاهد مهم بر تواتر بلدی قرائات
- جمع بین روایت حرف واحد و سبعة احرف در مقدمه تبیان با توجه به قرائن منفصل و متصل
- جزئیت بسم الله برای سوره های قرآن
- امکان استفاده از آیات قرآن برای اثبات ولایت امیر المومنین ع

پیشگفتار (خلاصه)

تقیه ای نبودن اجماع منقول از شیخ بر تواتر قرائات

بحث ما در این بود: مسیری که بر ذهن من طلبه -چون با عبارات علماء مانوس بودم- گذشته این بود؛ همانطوری که صاحب حدائق تعبیری به صریح کرده بودند؛ صاحب مفتاح الکرامه تعبیری به «قد یعطی کلام هذین الامامین» کردند؛ آن چه که بر ذهن من طلبه گذشته را عرض میکردم. اول که ما طبق همین چیزی که مشهور شده، با عبارت شیخ در تبیان و مجمع مواجه شدیم، همینطور که فوری به ذهن میآید، میگفتیم فرمودهاند ما امامیه تابع اهلبیت هستیم. اهلبیت فرمودهاند «ان القرآن واحد نزل من عند واحد». روایات آنها هم معلوم است. پس کار تمام است؛ قرآن یک حرف بیشتر نیست. «غیر انهم اجمعوا»؛ ولی خب عمالً علماء امامیه اجماع کردهاند بر اینکه هر قرائتی بخوانید جایز است. آن چه که در ذهن من بود، این بود که خب اگر اجماع مماشات است، موارد عجیبی که در ذهن جور در نمی آمد، چطور سر میرسد؟

جدیدا هم صفحهای ایجاد کردم، اگر حوصله کردید نگاه کنید. روایاتی که دلالت دارد این اجماعی که شیخ نقل میکنند مماشات و رخصت نیست. یعنی حال تقیه ندارد. هر کدام از آن روایات هم جالب است. یعنی معصومین علیهمالسلام در همین محدوده قرآن کریم و قرائات برخوردهای محکم و عزیمتی داشتند که شیعه هم آنها را نگه داشته است. با دو دست که هیچ، بلکه با ده دست و پا، شیعه کلام امام را نگه داشتهاند. همچنین لحن معصومین هم تند بوده. اگر قرار بود یک چیزی باشد که فضا تقیه آمیز باشد که لحن معصوم تند نمیشد؛ وه ضال؟! آن را هم به ربیعه فرمودند! اینها از سنی های مهمی بودند که آنجا محضر حضرت بودند. حضرت فرمودند «ان کان ابن مسعود لایقرأ علی قرائتنا فهو ضال». ربیعه تعجب کرد و گفت: ضال؟! ابن مسعود صحابی و مقری بزرگ عراق ضال است؟! حضرت فرمودند بله، ضال است. «اما نحن نقرأ علی قرائة ابی». برخی این را «أَبَي» خواندهاند. اما همانطور که نوع شراح میگویند و درست هم هست، در اینجا «أَبَي» نیست. تبیر به «نحن» کردهاند. نگفته اند «انا» و همچنین شواهد دیگری هم دارد.

از چیزهای دیگری که در این روایت شریفه هست، این است که صدر و ذیل روایت برای من خیلی صاف نیست. در کافی شریف میگوید ما با ربیعه نزد امام صادق علیهالسلام بودیم، «فذکر فضل القرآن»؛ مسأله فضل قرآن مطرح شد. «فقال علیهالسلام ان کان ابن مسعود لایقرأ علی قرائتنا فهو ضال». یعنی چه؟! فضل القرآن مطرح شد، و با مطرح شدن فضل قرآن حضرت فرمودند «ان کان ابن مسعود لایقرأ علی قرائتنا»؟! تناسب این چطور میشود؟! شراح را هم که دیدم هیچکدام از آنها در اینجا وارد نشدند. بگویند که خب چه ربطی دارد؟! فضل القرآن مطرح شد، اما حضرت فرمودند «ان کان ابن مسعود...»؟! خب باید یک تناسبی باشد. فضل قرآن به قرائت ابن مسعود ربط ندارد.

احتمالی که به ذهنم آمد این بود که کلمه «فضل» تصحیف شده است. درست آن «فصل» است. «ذکرنا فضل القرآن» درست نیست، بلکه «ذکرنا فصل القرآن». فصل قرآن چیست؟ همان مسأله وقف و چیزهایی است که زن قراء بسیاری مطرح است. خیلی هم تفاوت میکند. اصلاً درست معنای آیه عوض میشود. یک جا بایستید یا نه؛ به قول امروزی ها میگویند علامت ویرگول گذاری. یک جا ویرگول بگذاریم یا نگذاریم. فن مهمی است. معنا عوض میشود. به آن وقف و وصل میگویند. در

قرائات علم مهمی است. یکی از فنون مهم است. در تفسیر عیاشی[1] یک تعبیری مهمی هست. به

نظرم اصبغ بن نباته است. می‌گوید وقتی امیرالمؤمنین به کوفه تشریف آوردند مدت مدیدی در نماز خود سوره اعلی می‌خواندند. اهل کوفه گفتند: «ان علی لایحسن القرآن شیئا الا الاعلی».

شاگرد: ابن کواء گفت.

استاد: او گفت؟ در تفسیر عیاشی هست، حالا ببینیم.

شاگرد: بعید است که همه اهل کوفه گفته باشند.

استاد: عینی حرف می‌پیچید. اگر آنکه شما می‌گویید باشد که من حرفی ندارم. وقتی زیاد مطالعه می‌شود نکات و دقائقش فراموش می‌شود.

---

[1] تفسير العيّاشي ج1 ص14؛ عن الأصبغ بن نباتة قال لما قدم أمير المؤمنين ع الكوفة صلى بهم أربعين صباحا يقرأ بهم «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» قال: فقال المنافقون: ال و الله- ما يحسن ابن أبي طالب أن يقرأ القرآن و لو أحسن أن يقرأ القرآن لقرأ بنا غير هذه السورة قال: فبلغه ذلك- فقال: ويل لهم إني لأعرف ناسخه من منسوخه- و محكمه من متشابهه و فصله من فصاله و حروفه من معانيه، و الله ما من حرف نزل على محمد ص إلا أنى أعرف فيمن أنزل و في أي يوم و في أي موضع، ويل لهم أ ما يقرءون «إِنَّ هذا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولى صُحُفِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى» و الله عندي ورثتهما من رسول الله ص، و قد أنهى رسول الله ص من إبراهيم و موسى ع، ويل لهم و الله أنا الذي أنزل الله في «وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ واعِيَةٌ» فإنما كنا عند رسول الله ص فيخبرنا بالوحي فأعيه أنا و من يعيه، فإذا خرجنا قالوا: ما ذا قال آنفا.

وصل و فصل آیات در علم قرائات

دیروز هم بعد از مباحثه مطالبی را فرمودند. بنابراین من این است که فردایش آنها را بگویم. عرض کردم وفات سید مرتضی ۴۴۸ است. آن درست نبود. ۴۳۶ بود. ۴۴۸ هجرت شیخ الطائفه از بغداد به نجف بود. مثلاً دیروز گفتم که ابن جزری بعد از بدر الدین زرکشی است. میدانستم که خیلی بعد از او نیست و معاصر هستند. اما دقیقتر نگاه کردم تا معلوم شود. بدر الدین زرکشی شش سال از ابن جزری بزرگتر است. ولی عمر او کوتاه است. چهل و نه سالگی وفات کرده است. با این همه تصنیفات به پنجاه سال نرسیده است. اما ابن جزری حدوداً هشتاد و چهار سال عمر کرده است. لذا سالها بعد از او زنده بوده. ولی با تفاوت سن شش سالگی معاصر حساب می شده. منافاتی هم ندارد که کتاب البرهان زرکشی را ابن جزری را اصلاً ندیده باشد. باید تحقیق کنیم. چرا؟ چون عرض کردم سیوطی در مقدمه الاتقان میگوید بعد از مدتی که کار علمی کرده بود، به گوشم خورد زرکشی در علوم القرآن کتابی نوشته است. دنبال آن بلند شدم و آن را پیدا کردم. معلوم میشود که حتی در زمان سیوطی هم کتاب معروفی نبوده تا در دستها باشد و سیوطی بعد از مدتی که کار کرده سریع آن را دیده باشد. لذا همانطور که دیروز عرض کردم اگر ابن جزری بود جلوی او می ایستاد و مانع می شد، ظاهراً این به جای خودش هست. طوری معاصر بودند...؛ فقط میماند قبل از زرکشی کسی گفته «ان القرآن و القرائات حقیقتان متغایرتان»؟ ای کسی نگفته و اولین نفر خودش است. این فعلاً بماند.

خلاصه این روایت در تفسیر عیاشی، در بحارالانوار و در خیلی از جاها هست. حضرت در آن جا فرمودند: «ویل لهم». این خلاف فرمایش شما است.

شاگرد: از قدیم یادم هست که ابن کواء بوده.

استاد: ممکن است که او رئیس آنها بوده باشد و او این حرفها را راه میانداخت. حضرت فرمودند: ویل لهم، اگر من سوره اعلی میخوانم –همانطور که در جایی سوره توحید خواندند، به ایشان عرض کردند چرا تنها توحید میخوانی؟ ایشان فرمودند لحبی- إني لأعرف اناسخه من منسوخه و محكمه من متشابهه و فصله من فصاله و حروفه من معانيه؛ ببینید در یک جمله کوتاه امیرالمؤمنین چه دم و دستگاهی به پا میکنند! «و فصله من فصاله». این یعنی چه؟ فرمایش علماء را یادم نیست. شاید جلوترها دیده باشم. یادم هست که ذهنم مشغول میشد. اما فعلاً از نظر لغوی عرض میکنم «فصل»، وقف میشود و «فصال» وقف تام میشود. وقف انواعی دارد؛ وقف کامل، وقف تام، وقف جایز.

«ویل لهم إني لأعرف اناسخه من منسوخه- و محكمه من متشابهه و فصله من فصاله و حروفه من معانيه»؛ ببینید حضرت دارند اشاره میکنند که در آیات شریفه فصل و فصال دارد. چرا من به این صورت معنا میکنم؟

شاگرد: تعبیری که در اینجا هست «حروفه من معانیه» است.

استاد: بله، بهخاطر همین «حروفه» بود که ذهن من مشغول میشد. در اینجا حروف چند وجه دارد.

شاگرد: جواب حضرت چه ربطی به اشکال آنها داشت؟ چرا سوره اعلی را می‌خوانید؟ حضرت می‌فرمایند من نکات قرآن را می‌دانم؟!

استاد: فرمودند اینها می‌گویند من تنها این سوره از قرآن را بلد هستم درحالی‌که هیچ آیه‌ای نازل نشد مگر اینکه در آن جا بودم و آن را خوانده‌ام.

شاگرد: اینکه چرا تنها سوره اعلی را می‌خوانند را نفرموده بودند؟

استاد: آن را نفرمودند.

شاگرد۲: به این صورت گفتند: «و لو أحسن أن يقرأ القرآن لقرأ بنا غير هذه السورة».

استاد: اگر می‌توانست غیرش را بخواند سوره دیگری را هم می‌خواند. او فقط دارد همین را می‌خواند.

من خواستم از این حدیث استفاده کنم که قرآن کریم «فصل» و «فاصل» دارد. به تعبیری مرحوم آقای مصطفوی، صاحب التحقیق «الف» در باب مفاعله برای طولانی شدن است. ایشان می‌فرمودند مفاعله برای طرفینی شدن نیست. فرمودند «الف» مفاعله برای طول است. «سفر زید» یعنی زید به سفر رفت. «سافر زید» یعنی مسافرت او طولانی بود. طبق فرمایش ایشان «فصل» در اینجا وقف است، «فاصل» وقف تام است. یعنی مطالب کاملاً از هم جدا می‌شوند.

چرا در این روایت عرض کردم که باید «فصله» باشد؟ «فذکرنا فصل القرآن»؛ یعنی در مجلس و محضر امام از آن جایی صحبت شد که وقف می‌کنند و معنا عوض می‌شود. یکی از آنها کجا است؟ سید رضی در تفسیرشان مثال‌های مفصلی آورده بودند. همین آیه معروف محکم و متشابه بود. «وَما يَعْلَمُ تأْوِيلَهُ إِلاَّ اللَّهُ» تمام،«وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ»، اگر به این صورت بگوییم یعنی راسخون فی العلم نمی‌دانند. یعنی دقیقاً آیه می‌گوید که اینها نمی‌دانند. اما اگر در «راسخون» وقف کنیم و بگوییم «و لایعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم» و «یقولون» استیناف در کلام باشد، به این معنا می‌شود که آنها هم می‌دانند. این مناسبت دارد. یعنی در آن مجلس «ذکرنا فصل القرآن»، یعنی گفتیم ابن مسعود در فلان آیه به این صورت وقف می‌کند و معنا عوض می‌شود. حضرت هم در آن جلسه با این وقف او موافق نبودند. لذا محکم فرمودند «ان کان ابن مسعود لایقرأ علی قرائتنا»؛ در این فصل بر قرائت ما نخواند، «فهو ضال». چون یکی از ارکان مهم قرائات خود فصل است.

علی ای حال مباحثه طلبگی است، مطالبی که در ذهن من هست را عرض می‌کنم. در ذهن من «ذکرنا فضل القرآن» خیلی صاف نمی‌شود که چطور شده؟ «ذکرنا فضل القرآن قال علیه‌السلام ان کان ابن مسعود...».

شاگرد: ربیعة الرای بوده.... .

استاد: به نظرم کوفی است و از بزرگان کوفه است. یعنی از اعیان اهلسنت است. لذا گفته‌اند حضرت در مقابل او تقیه کرده‌اند. وقتی این حرف را زدند تقیتا گفتند «نحن نقرأ علی قرائة ابی». عده‌ای به‌خاطر او این احتمال را داده‌اند. ولی علی ای حال حضرت محکم ابن مسعود را رد کردند. در روایت دیگر هم در بحارالانوار[1] هست. حضرت صریحاً می‌گویند «کذب ابن مسعود»، «اخطأ ابن مسعود». راوی می‌گوید «معوذتین» قرآن است؟ حضرت فرمودند بله، گفت: «قال الرجل إنهما لیستا من القرآن فی قراءة ابن مسعود»، حضرت فرمودند: «أخطأ ابن مسعود أو قال کذب ابن مسعود هما من القرآن...». یعنی معصومین راجع به حکم کردن در آیات شریفه السنه ای دارند. خیلی محکم گفتند. و لذا امامیه هر چه در این زمینه از معصومین روایت داشته‌اند، محکم گرفته‌اند و طبق آن هم فتوا داده‌اند. یکی از آنها سوره ضحی، الم نشرح است. سنی ها این را ندارند. تنها در

شیعه است. می‌گویند این دو را باید با هم در نماز بخوانید و جدا نکنید. این محافظت فقهای شیعه بوده است. عزائم اربعه؛ سنی ها آنها را واجب نمی‌دانند. بین آنها اختلاف است. اما در شیعه عزائم حتماً واجب است. چه احکامی هم دارد. منظور ما شواهد روشنی داریم که شیعه اختصاصات خودشان را درجایی‌که طبق آن روایت داشته‌اند اعمال می‌کردند و بعد هم بر آن محافظه‌کاری می‌کردند.

خب پس چه شد که «اجمعوا علی ای قرائة شاء»؟ برای این بود که معصومین تعیین نفرموده بودند. یک قرائت خاصی را تعیین نکرده بودند و نگفته بودند حتماً آن را بخوانید. این برای فضای اجماع.

---

[1]بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج60، ص: 24؛ و عن أبي عبد الله الصادق ع أنه سئل عن المعوذتين أنهما من القرآن فقال الصادق ع هما من القرآن فقال الرجل إنهما ليستا من القرآن في قراءة ابن مسعود و ال في مصحفه فقال أبو عبد الله ع أخطأ ابن مسعود أو قال كذب ابن مسعود هما من القرآن... .

دو دیدگاه نسبت به عبارت شیخ طوسی در مقدمه تبیان

داشتم این را عرض می‌کردم؛ در بدو نظر نسبت به عبارت شیخ طوسی گفتیم که ایشان می‌گویند «اجمعوا». اما وقتی طرف این چند سال قرائن منفصله را کار کردیم، بیرون از این عبارت تبیان به شواهدی برخورد می‌کردیم. لذا مدام دچار مشکل شدیم. اگر تحلیل آن سال‌ها را ببینید من عرض کردم مرحوم شیخ گفته‌اند که این دو روایت با هم معارض هستند. مای شیعه می‌گوییم حرف واحد است ولی مشکلی که در فضای بحث روائی بوده و بحث علمی وجود داشته -مشکلی در فضای عملی نداشتیم- این بوده که این حدیث با آن سازگار نیست. اجماع عملی هم بر جواز همه آن‌ها است. خب پس چه کار کنیم؟ نمی‌دانیم. روایاتی که بین امامیه معروف است، حرف واحد است. خود من به‌عنوان یک طلبه کار شیخ -غیر انهم اجمعوا- را چطور توجیه می‌کردم؟ یک کلمه است؛ می‌گفتم ابن مجاهد کاری کرده بود که فضای قبل در قرن دوم محو شده بود لذا روایات مانده بود اما فضای آن نمانده بود. مرحوم شیخ متحیر شده بودند که چه کار کنند. اهلبیت می‌فرمایند حرف واحد و از یک طرف هم اجماع بر جواز قرائات داریم. همینی که ما برای شما می‌گوییم. چندین سال در مباحثه به این صورت حل می‌کردیم.

قرائن منفصله که زیاد شد -بینی و بین الله این ذهن ما است- اصلاً دیدیم که نه تنها فضای ذهنی شیخ الطائفه، بلکه علماء عصر ایشان از شیعه و سنی یک فضای دیگری بوده. ما آمده بودیم عبارت تبیان را روی فضای قرن یازدهم به بعد -که از صاحب حدائق شروع شد- نگاه می‌کردیم و می‌گفتیم ایشان از قرن دوم خبر نداشتند. و حال آنکه باید عبارت تبیان را با قرائن منفصله بیّن در نظر بگیریم و آن وقت حرف بزنیم. چند مورد از قرائن منفصله را عرض کردم. یکی از آن‌ها که قبلاً گفته بودم این بود: فرموده بودند اختلاف سه جور است. اختلاف التلاوه که تلائم در حسن است؛ «کلٌ حق و کلٌ صواب». وقتی به اینجا برخورد کردیم گفتیم چه شد؟! شما در مقدمه فرموده‌ای «حرف واحد» اما حال می‌گوییدی «کلٌ صواب»؟!

اول که من برخورد کردم گفتم یک نحو اضطراب در آن مبانء است. اضطراب در انتخاب است. اضطراب در حرف زدن است. طبعاً این به ذهن ما می‌آید. چون در مسیر فکر و کار هستیم. شواهد شروع به زیادتر شدن کرد. کل تبیان و مواردش را نگاه کردم. ثلث تبیان مربوط به قرائات است. چه عنایتی می‌کنند! چه چیزهای محکمی در تبیان دارند! قبل از اینکه من این شواهد را در تبیان ببینم، در تهذیب و استبصار به این روایت برخورد کرده بودم. مرحوم شیخ یک تعبیری داشتند که تا آن را دیدم گفتم در ذهن شیخ حرف واحد بوده.

خب آن عبارت چیست؟ مرحوم شیخ در دو جا در استبصار و تهذیب بحث قرائات را مطرح می‌کنند. یکی ذیل آیه شریفه «فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق» است. می‌خواهد «الی» را معنا کند؛ «الی» به این صورت است یا آن صورت. مرحوم شیخ در آن جا یک حدیثی را نقل می‌کنند. می‌گویند در روایتی دارد که برای حضرت خواندند و حضرت فرمودند «لیس هکذا تنزیلها، انما هی فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم من المرافق[1]». اصلاً «الی» تبدیل به «من» شد! مرحوم شیخ فرمودند: «و علی

هذه القراءة يسقط السؤال من أصله[2]»؛ دیگر واضح است. سؤال از «الی» و تعیین حد کنار میرود. بزرگانی از علماء که بحث کردهاند میگویند اینکه حضرت میفرمایند «لیس هکذا تنزیلها» یعنی باید این معنا را به آیه بدهید. مرحوم مجلسی فرمودند نه، از ظاهر روایت چه بسا بر میآید که در قرائت اهل البیت «من» بوده باشد. من همه اینها را آوردهام. خودتان هم نگاه کنید.

ولی مرحوم شیخ فرمودند «علی هذه القرائة». پس معلوم میشود که یک قرائتی را جلو انداختهاند و بعد میگویند «یسقط السواك»؛ دیگری کنار رفت. حالا با در نظر گرفتن فضای جدید هنوز وارد نشدهایم. این بیان هنوز برای قبل است. این یک مورد.

مورد دیگر ذیل همین آیه شریفه است؛ «وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ» یا «و امسحوا برؤوسكم وأرجلكم»؟ مرحوم شیخ که در اینجا وارد میشوند مفصل بحث میکنند. شیعه میگوید پا باید مسح شود و آنها میگویند که باید شسته شود. قرآن کدام را میگوید؟ بحث مفصلی در تهذیب و استبصار دارند. در اینجا میگویند «القرائة المنزلة». میگویند درست است که «ارجلَکم» و «ارجلِکم» داریم اما در خصوص این آیه قرائت منزله کسر است؛ «ارجلِکم». چرا؟ حرف واحد را مطرح نمیکنند. میفرمایند:

> عن غالب بن الهذيل قال: سألت أبا جعفر ع عن قول الله عز و جل- و امسحوا برؤسكم و أرجلكم إلى الكعبينعلى الخفض هي أم على النصب قال بل هي على الخفض**[3]**

امام فرمودند «و ارجلکم». مرحوم شیخ دنبالهٔ آن فرمودند: «فعلی هذا لاتجوز القرائة بالنصب». دیگر جایز شما به نصب بخوانید. مرحوم مجلسی در آن جا میفرمایند: خودتان و همه میدانیم که اجماع بوده که شیعه یکی از قرائات سبع را انتخاب نکردهاند. در قرائات سبع هم نصب و هم جر هست و شیعه هم میگوید که همه آنها جایز است. چطور شد که شما با یک روایت خبر واحد قرائت نصب متواتر را میگویید جایز نیست؟! مرحوم مجلسی این اشکال را به شیخ میگیرند. لذا میگویند با یک روایت نمیشود که قرائت نصب را کنار بگذاریم. خلاف اجماع شیعه است. اجماع شیعه این است که همه قرائات جایز است. شما با یک روایت خبر واحد میخواهید قرائت متواتر را کنار بگذارید؟! نمیشود. البته با تردیدی که در تواتر میاندازند.

---

[1] تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج۱، ص: ۵۶

[2]همان

[3]همان ص: ۷۱

برخورد شیخ طوسی در مواجهه با قرائت متعدد آیه، شاهدی بر قبول قرائات

الف) بیان شیخ ذیل آیه «فاغسلوا وجوهکم»

ات این نکات قشنگ یادم نرفته عرض کنم؛ ذیل آیه قبلی -من المرافق- مرحوم مجلسی[1] از شیخ بهائی نقل می‌کند که ایشان می‌گویند «و اغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق» متواتر است. متواتر را که نمی‌توان با یک روایت «من المرافق» کنار گذاشت. مرحوم مجلسی در اینجا حرف شیخ بهائی را قبول نمی‌کنند. می‌گویند این چه حرفی است که «الی المرافق» متواتر است؟! چون خودشان می‌خواهند بگویند که قرائت اهل‌بیت حرف واحد است. می‌گویند اگر تواتر الی رسول الله را می‌گویید، منکر زیاد دارد. تواتر به این‌ها را می‌گویید، این هم فایده ندارد. جالب است که شیخ بهائی قرائاتی که در آن آیه هست را محکم می‌گویند متواتر است. در اینجا -نصب ارجل- شیخ می‌فرمایند لایجوز. مرحوم مجلسی می‌گویند «لایجوز». تحلیل آن چیست؟ آن چه که من عرض می‌کنم این است: مرحوم شیخ که می‌فرمایند «لایجوز»، نمی‌خواهند بگویند چون حرف واحد است. اصلاً فضای ایشان، این نیست. چون دنباله اش عبارت دارد. من قرائن منفصله بعدی آن را مفصلا پیدا کردم. الآن عرض می‌کنم. شیخ دنباله آن چه می‌فرمایند؟ اول می‌گویند «لایجوز». وقتی امام معصوم نفی نصب می‌کنند و می‌گویند «لا، بل الخفض»، دیگر تمام می‌شود. حال دیگر دست ما بسته می‌شود. قضیه حرف واحد نیست. قضیه نفی امام معصوم است. وقتی نفی آمد به این معنا است که در این مورد دلیل خاص داریم که آن اجماع را تخصیص می‌زند. در این مورد خاص امام فرمودند که نصب نیست. پس شما نمی‌توانید اجماع را مقابل شیخ بیاورید.

پس روی این حساب شیخ می‌گویند چون امام نفی کرده‌اند ولو حدیث واحد است، قرائت نصب در اینجا جایز نیست. چون نوبت به امام معصوم رسید که نفی کردند.

این را از کجا می‌گویی‌م که منظور ایشان حرف واحد نیست؟ از دنباله آن. خیلی جالب! شما در تبیان مفصل می‌بینید. فرمودند «و علی فرض تساوی القرائتین». خیلی جالب است. اول می‌گویند روایتی دارد که می‌گوید نصب نیست. پس وقتی روایت می‌گوید نصب نیست، لاتجوز القرائه بالنصب. باید جر بخوانید. مسح هم که بر جر صاف است. دنباله آن می‌فرمایند «و علی فرض تساوی القرائتین»؛ حال فرض گرفتیم که هر دو قرائت جر و نصب مساوی است. یعنی دیگر حدیث نمی‌تواند مقابل او بایستد. می گویند «و علی فرض تساوی القرائتین»، بعد توضیح می‌دهند و می‌گویند قرائت جر را دو تا از قراء سبعه آورده‌اند اما نصب را خیلی از قراء سبعه آورده‌اند. اسم می‌برند و می‌گویند این همه از قراء سبعه این را آورده‌اند! علی فرض تساوی القرائتین باز هم لازمه نصب، غسل نیست. بحث را ادامه می‌دهند. یعنی می‌گویند ولو به نصب هم بخوانیم لازمه اش این نیست که پا را بشویید.

نکته‌ای که الآن می‌خواهم عرض کنم این است: مرحوم شیخ در تمام تبیان از اول تا آخر، ذیل هر آیه‌ای که می‌رسند شروع می‌کنند به موازنه کردن قرائات. شروع به پالایش کردن می‌کنند. در تبیان می‌بینید که این‌ها قرائن منفصله ای است که مدت ها رفت‌وبرگشت شده. مرحوم شیخ هر قرائتی را قبول نمی‌کنند. اما وقتی شرائط جواز -لقنه‌ا الجایز- پیش می‌آید؛ وقتی قرائت جایز شد؛ ای یکی راجح شد ای مساوی شد؛ در استبصار فرمودند علی فرض تساوی القرائتین؛ یعنی دو قرائت

متساوی کآیتین است. هر دو منسوب به وحی می‌شود. خب اگر به این صورت است ایشان از حرف واحد چه می‌فهمند؟ مگر نگفتند روایات شیعه می‌گوید حرف واحد؟! اوالاً در اینجا نگفتند حرف واحد، می‌گویند حضرت گفتند که نصب را نخوان. بعد می‌گویند اگر دو قرائت مساوی شد –یعنی نفی حضرت در خبر واحد دیگر فایده‌ای ندارد- باز هم لازمه آن غسل پا نیست. در تبیان هم مفصل همین را دارند. اول قرائات را محک می‌زنند. الآن من یک عبارت بخوانم. خیلی جالب است. یکی آیه می‌آورند و ذیل آن هشت قرائت را می‌گویند. بعد می‌گویند این هشت وجه شد که من گفتم اما چه کسی اجازه می‌دهد که شما بخوانید؟! شرعا مجاز نیستید که بخوانید. چند تا از آنها مجاز است؟ می‌گویند دو تای سه تا از آنها مجاز است. چرا؟ چون شرائط جواز را دارد. همانی است که «یتداولها القراء بالمجاز بینهم» است.

> و قال الطبرسي عن بريدة الاسلمي انه قرأ (عابد الطاغوت) فهذه ثمانية أوجه، لكن لا يقرأ إلا بقرائتين أو ثلاثة، لان القراءة متبوعة يؤخذ بالمجموع عليه[2]

«و قال الطبري عن بريدة الاسلمي انه قرأ (عابد الطاغوت)»؛ یکی از آیاتی که قرائات متعددی دارد همین آیه است. قرائات مختلفی دارد. **«فهذه ثمانية أوجه»**؛ این قرائاتی که برای شما گفتیم هشت وجه شد. حتی نمی‌گویند آنها غلط است یا خلاف ادبیات است. بلکه وجوه آنها را هم ذکر می‌کنند. بعد می‌گویند: **«لكن لا يقرأ إلا بقرائتين أو ثلاثة»**؛ تنها در دو یا سه تا از آنها مجاز هستید. بقیه آنها مجاز نیست. چرا؟ **«لان القراءة متبوعة»**؛ قرائت از جیب در آوردن نیست. ما تابع نص و روایت و شرع هستیم. اگر نزد شیخ قرائات اجتهاد قراء بود، آن وقت سه تا از آنها جایز و متبوع می‌شد؟! لذا به این خاطر است که می‌گوییم ما حجت داریم. حجت ما چیست؟ با قرائنی که بعداً عرض می‌کنم به‌معنای تواتر است. **«لان القرائة متبوعة»**؛ تا زمانی‌که در قرآن تواتر نیاید، متبوعه بودن محقق نمی‌شود.**«يؤخذ بالمجموع عليه»**؛ باید به کدام قرائت اخذ کنیم؟ آنکه بر آن اجماع باشد. همه قبول داشته باشند. در اینجا صریحاً می‌گویند که چندتا از آنها مجموع علیه است؟ سه تا. درحالی‌که ما همیشه شنیده‌ایم که مجمع علیه یکی است! شما چطور می‌گویید مجموع علیه سه تا است؟! اینها مطالب مهمی است. در ذهن شیخ در این‌که سه تا از قرائات مجمع علیه باشد و متبوع باشد مشکلی نداشتند. بلکه ذهنیت ما از اول خراب بود و به ایشان نسبت می‌دادیم که از حرف واحد تنها یکی می‌فهمند.

---

[1]مذاق الأخيار في فهم تهذيب الأخبار، ج۱، ص: ۲۵۹

[2]تفسير التبيان ج ۳ ص۵۷۴

ب) بیان شیخ ذیل آیه «و علی ابصارهم غشاوه»

مورد دیگر؛ التبیان جلد اول، صفحه شصت و سه؛

> «وَعَلي أَبصارِهِم غِشاوَةٌ وَلَهُم عَذابٌ عَظيمٌ». أجمع القراء السبعة علي كسر الغين و ضم التاء، و روي عن بعض القراء فتح الغين، و عن الحسن ضم الغين. و حكي عن عاصم في الشواذ: غِشاوَةً بنصب التاء، و لا يقرأ بجميع ذلك[1]

«أجمع القراء السبعة علي كسر الغين و ضم التاء، و روي عن بعض القراء فتح الغين »؛ غَشاوه. **«و عن الحسن ضم الغين»؛** غُشاوه. **«و حكي عن عاصم»؛** که از قراء سبعه است اما **في الشواذ»؛** این عبارت مهمی بود که چندبار دیگر عرض کردم. **«اجمع القراء السبعه»** یعنی قرائت مجمع علیه عاصم همان غشاوه است. اما همین عاصم **«حکی عنه فی الشواذ»**،**«غِشاوَةً بنصب التاء و لا يقرأ بجميع ذلک»**؛ هیچکدام از اینها مجاز نیست. یعنی ولو قرائت عاصم باشد. خب باشد، عاصم در اینجا چه کاره است؟! عاصم که میزان نیست. باید شرائط حجیت در قرائت جمع شود. آن هم متبوع بودن است. القرائة سنة متبعة. چندجای دیگر هم در تبیان هست. در آن جایی که کلمات شیخ الطائفه را عرض کرده بودم هست. من برای شیخ سه عنوان گذاشته بودم. اولین آنها این بود که مرحوم شیخ در تبیان فرمودهاند: «کلها حق و کلها صواب». این یک عنوان بود که برخورد کرده بودم. عنوان دیگر کلمات شیخ الطائفه در مورد قرائات. این هم یک فایل است. هر کجا برخورد کردید که شما به کلام یک عالمی برخورد کردید که در آن جا نیامده ارسال کنید. ان شالله اینها بعداً جمع شود. خیلی از آنها را من دیدهام اما فرصت نشده که بگذارم. این هم عنوان دوم. عنوان سوم این است: آیا شیخ طوسی تواتر قرائات را انکار کرده؟ این سه عنوان است که در مورد شیخ در اینجا آمده است.

«کلمات شیخ طوسي قده در باره قراءات»، «التبیان-الشیخ الطوسی-وجوه القراءات-کلاحق-کلاصواب»، کلمات شیخ الطائفه را در غیر از تبیان هم آوردهام.

---

[1]همان ج۱ص۶۳

دو مورد دیگر از تفسیر تبیان

یکی دیگر؛ التبيان في تفسير القرآن، ج۳، ص: ۱۰۹

> و قوله: «وَآتُوا النِّساءَ صَدُقاتِهِنَّ نِحْلَةً» فصدقاتهن:جمع صدقة، يقال: هو صداق المرأة، و صدقة المرأة، و صُدُقة، المرأة، و صداق المرأة، و الفتح أقلها. و من قال: صُدُقة المرأة قال: صدقاتهن، كما تقول: غرفة و غرفات، و يجوز صدقاتهن، بضم الصاد و فتح الدال، و صدقاتهن، ذكره الزجاج. و لا يقرأ من هذه إلا بما قرئ به صدقاته، لأن القراءة سنة متبعة. و قوله: «نحلة» نصب على المصدر...

مورد دیگر؛ التبيان ج۶، ص: ۲۳

> قال: و عاداً وثموداً، و قال «وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عاداً الْأُولى» و قال «و أتينا ثمود الناقة» فإذا استوى في ثمود ان يكون مرة للقبيلة و مرة للحي و لم يكن لحمله على احد الوجهين مزية في الكثرة:
>
> فمن صرف في جميع المواضع كان حسناً، و من لم يصرف ايضاً كذلك، و كذلك ان صرف في موضع و لم يصرف في موضع آخر إلا انه لا ينبغي ان يخرج عما قرأت به القراء لان القراءة سنة، فلا يجوز ان تحمل على ما يجوز في العربية حتى تنضم اليه الرواية.

تأثیر فضای بعد از قرن یازدهم در فقه شیعی

ان شالله بعداً عرض میکنم با این مباحثاتی که ما میکنیم برخی از چیزها در فضای فقه یک جور تأسف بهدنبال دارد. الآن شما میبینید از قرن یازدهم به این طرف در متون فتوایی فقه ما -عرض کردم بیست صفحه از مستمسک را نگاه کنید- جذوری وجود دارد که برای قبل از قرن یازدهم است و یک چیزهایی دارد که از بعدش آمده است. شاید حتی در متن عروه هم هست؛ احوط این است که مواظبت بر قرائ سبعه شود. ولو اگر بگوییم همین که بر نهج عربی خوانده شود مشکلی ندارد.

خب اگر این نهج عربی در متن فتاوا بیاید وقتی بحثها مستوعب کار میشود میبینید که یک معنای بسیار عجیبی دارد. شما اجازه بدهید قرآن را در نماز و غیر از نماز بخوانیم در وراء قرائ سبعه که هیچ، در وراء قرائ عشره که هم هیچ، در وراء قرائات هم هیچ، علی النهج العربی! این همانی است که ابن مقسم را در زمان غیبت صغری به خاطرش تادیب کردند. در پایان غیبت صغری ابن المقسم همین را میگفت. میگفت حتماً لازم نیست شیخ بگوید، همینکه مطابق مصحف باشد هر کسی عربیت آن را بخواند میگوید درست است. ابن المقسم این را میگفت.

الآن من عبارت سید مرتضی را آوردهام. عنوانی در فدکیه به نام کلمات سید مرتضی هست. ایشان

ذیل یک آیه روایتی میآورند و میگویند اگر روایت هست، قبول است و الا «لایجوز الابداع[1]». یعنی نهج عربی چیست؟! ان القرائة متبوعة؛ ما باید قرائت را به حجتی الی الشارع وصل کنیم.

شاگرد: فتوایی که میفرمودید تأسف بار میشود چه بود؟

استاد: در متن عروه هست که الاحوط القرائة باحدی القرائات السبع. به نظرم دنبالهٔ آن سید به این صورت دارند. ای در رابطه با دم و امالهٔ در این بیست صفحه از مستمسک که عرض کردهٔ بودم را ببینید.

شاگرد: ناظر به تجوید این حرف را نمیزنند؟

استاد: چرا، اما بحث طوری است که با هم مخلوط میشود. یعنی اگر تصریح بکنیم حرفی نیست. بگوییم تنها در محدودهٔ ادائ، نهج عربی کافی است. اما وقتی میگویید قرائات سبع و... باید چه کار کنیم؟

الأحوط القراءة بإحدى القراءات السبع وإن كان الأقوى عدم وجوبها ، بل يكفي القراءة على النهج العربي وإن كانت مخالفة لهم في حركة بنية أو إعراب[2]

یعنی حرکت بنائی و حرکت اعرابی که هیچ نصی هم ندارد، جایز است که شما بخوانید.

شاگرد: مشکل دارد؟

استاد: همه با آن معیت می‌کنند. برای فضای بعد از قرن یازدهم است. استاد ما می‌گفت : ابوحنیفه گفت «اما الکتاب فعلی الراس و العین، اما السنه فعلی الراس و العین، اما الائمه فهم رجال و نحن رجال». کتاب و سنت جای خودش، اما وقتی غیر کتاب و سنت پیش آمد چرا ما تابع آن‌ها باشیم؟! فهم رجال و نحن رجال. عبارت معروفی است. یعنی ما هم حرف می‌زنیم. خب روی مبنای حرف واحد، ما که حرف واحد را نمی‌دانیم. روی مبنای قرن یازدهم به بعد می‌گوییم آن را که نمی‌دانیم. اجماع هم داریم که این‌ها جایز است. از طرفی می‌دانیم که این‌ها اجتهادات این‌ها است، اما عاصم، اما ابن کثیر فهم رجال و نحن رجال. چطور شد وقتی او می‌خواند، قرآن باشد و جایز باشد اما وقتی من می‌خوانم جایز نباشد؟!

این بحث‌ها که صاف می‌شود می‌بینید اصلاً فضا عوض شده. اصلاً به این صورت نیست. لذا عرض کردم سید مرتضی ذیل آیه شریفه می‌فرمایند «و اما الابداع فلایجوز». یعنی اگر روایت دارید که حضرت خواندند خب مستند به نقل هستید. متبوع است. سنت متبعه است. اما اگر خودتان یک حرکت و ابداعی را یک جوری بخوانید، فلایجوز.

شاگرد: نهج العربیه ناظر به «هوّن علی امتی» نیست؟

استاد: اگر سید این حرف را در دم گفته بودند یا در نحوه ادا بود –که نمی‌توانست بخواند- خوب است. اما این را در قرائات سبع می‌گوید. بعد هم تصریح می‌کنند «حرکة بنیة او اعراب»، قراء سبع چقدر دقیق روی حرکت بنیة و اعراب صحبت می‌کنند. این جور نیست که در این فضا از خودش انسان بخواند. تازه این سابقه طولانی دارد. مرحوم صاحب مستند-آقای حکیم می‌گویند حرف ایشان خیلی غریب است- گفته‌اند حتی نیاز نیست قرآن را بر نهج عربی بخوانید! می‌گویند «هو غریب». صفحه ۲۳۴:

> نعم الذي صرح به في المستند عدم الدليل على وجوب قراءة القرآن على النهج العربي ، ولكنه في موضع من الغرابة ، فإن الهيئة مقومة للقرآن كالمادة ، مع أنه يلزم منه عدم لزوم المحافظة على حركات البنية أيضاً. فلاحظ[3]

«نعم الذي صرح به في المستند عدم الدليل على وجوب قراءة القرآن على النهج العربي»؛ نهج در اینجا همان لهجه عربی و خواندن است. **«ولكنه في موضع من الغرابة، فإن الهيئة مقومة للقرآن كالمادة»**؛ در مستمسک این را می‌گویند؛ مطلب بسیار درستی است. هیئت مثل ماده مقوم است. آن وقتی در بحث‌ها گیر می‌افتند و دچار اشکال می‌شوند با یک زحمتی می‌خواهند هیئت و ماده را جدا کنند. ممکن هم نیست. ان شاءالله مفصل راجع به آن‌ها بحث می‌کنیم. امروز هم می‌خواستم عبارت آقای شعرانی را در هیئت و ماده بخوانم که نشد. ولی هر کدام از این‌ها چیزهایی است که دست به دست هم می‌دهند.

---

[1]رسائل الشریف المرتضی؛ ج۳، ص: ۸۶؛ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا و وه علیه السلام ال يخطئ للعصمه و انما قال ذلك تعليما لنا.فأما القراءة بتسكين الياء، فان كانت مرويه و قد روي بها جازت، و الا فالإبداع غير جائز.

[2] مستمسک العروة الوثقی ج۶ ص۲۴۲

[3]همان ۲۳۴

دو شاهد مهم بر تواتر بلدی قرائات

آن چیزی که میخواهم امروز عرض کنم این است: حاصل عرض من این است: وقتی قرائن منفصله بسیار زیادی را از مبسوط شیخ، از خلاف شیخ و... پیدا کردیم؛ در خلاف گفتند قرآن باید متواتر باشد؛ یعنی غیر آن جایز نیست؛ در مبسوط گفتند لقنها الجایز. در نسخه مبسوط هم زحمت کشیدند نسخه خطی را هم آوردهاند؛ در دو نسخه «و ان شاء» دارد. در یکی از نسخهها «و ان شاء» در حاشیه صفحه آمده است. یعنی «لقنها ای حرف شاء بالجایز». یک نسخه به این صورت است. «بالجایز» را شیخ میفرمایند. این «بالجایز» شیخ در فتاوای بعدیها آمده. دیروز اسم کتاب یادم نبود. کتاب کنز الفوائد فی مشکلات القواعد؛ برای سید عمید الدین است. یکی هم کتاب غایة المرام صیمری بود. رضوان الله علیهما. این دو کتاب که عبارت مبسوط را نقل کردهاند «واو» دارد. یعنی آنها نقل کردهاند «لقنها ایّ حرف شاء و ان شاء بالجایز». ولی چیزی که مشکلتر است، دنباله عبارت شیخ است. دنباله عبارت هیچ جور حل نمیشود. مگر اینکه بگوییم کلمهای مانند «ما» افتاده. در ادامه میگویند:

شاگرد: «إن شاء بالجائز و هو الصحيح عندنا، لأن التعيين يحتاج إلى دليل».

استاد: دنباله اش چیست؟

شاگرد: ندارد.

استاد: معمولاً دنباله آن را نمیآورند. من در کتابها و نسخههای مختلف خیلی گشتم اما دنباله آن در هیچ کجا نیامده.

کما اینکه...؛ اینها مطالب روزهای قبل است. اگر نگویم میبینید ده روز بعد هم یادم نمیآید. دیروز عرض کردم ابن کثیر در مکه «او من وراء جدر». داد زد «ارجع الی قرائة قومک». شما بگردید، در هیچیک از کتابهای علوم قرآنی تا الآن –که هزاران کتاب میشود- من ندیدم کسی به این نقل برای پشتوانه تواتر استناد کند. به «قومک» استناد کند که ابن کثیر کاره ای نیست. این همه کتاب نوشتهاند! من یک طلبه هستم. ببینید درست میگویم یا نه. به این برخورد کردم. میگویم ببینید چطور نگه ش میدارند؟! ابن کثیر را بر میگرداندند! شاهد عرض خودم که هیچ کجا ندیدم، شاهدی خیلی عالیای در منجد المقرئین ابن جزری دیدم. ابن جزری میگوید من مدت ها در فکر بودم؛ اصحابنا الشافعیه؛ همه آنها شافعی بودند. میگوید ما در امامان الشافعی گیر هستیم. فتوای او این است که باید بین دو سوره بسم الله بگوییم. اما خودش در کتاب خودش از مالک که شیخش بوده روایت کرده که بسم الله نیاز نیست. یعنی گویا یک نحو تهافت بوده. خب از شیخ خودت روایت نقل میکنی که بسم الله نیاز نیست اما از آن طرف میگویی نه، باید بیاوری؟! شافعی ها میخواهند این تهافت را حل کنند.

میگوید من در این فکرها بودم که این مطلب به ذهنم الهام شد؛ خدا به من داد. نکته خیلی عالی برای بحث ما است. میگوید مالک شیخ حدیث شافعی بود اما خلاصه یک نفر بود. خبر هم خبر واحد بود. اما شافعی طریق سندیاش با دو واسطه به ابن کثیر میرسد. قرائت ابن کثیر در قرائت

اهل مکه بسم الله را می‌آورد. می‌گویی اگر مالک و ابن کثیر بود، خب این‌ها دو نفر هستند. تو می‌خواهی کدام را ترجیح بدهی؟! فرقی ندارند. او هم شیخ است که دارد روایت می‌کند. می‌گویی در اینجا شافعی بین دو چیز قرار گرفته، روایت مالک به‌عنوان روایت از این‌که بسم الله نباشد، اقراء ابن کثیر از باب تواتر قرائت اهل مکه، نه فقط یک نفر؛ یعنی بگویی من تنها از یک نفر شنیده‌ام. گفته این واضح است وقتی شافعی با تواتر لزوم نقل بسم الله روبرو می‌شود قرائت ابن کثیر را مختارش قرار می‌دهد. این حرفی است که ابن جزری در منجد المقرئین[1] می‌گویی. در صفحه ابن کثیر گذاشته‌ام.

شاگرد: داشتید می‌فرمودید ادامه کلام شیخ چیزی هست که با «و ان شاء» جور در نمی‌آید.

استاد: بله، داشتم می‌گفتم من گشتم. در تمام کتب فقهی که در جامع فقه بود، دنبالهٔ عبارت شیخ را کسی نیاورده است تا ببینیم نسخه بدلی دارد یا باید از کتب علماء ببینیم. شیخ می‌فرمایند:

> فمن قال إنه شرط فان ذكره، و إلا كان فاسدا و لها مهر مثلها، و من قال ليس بشرط لقنها أي حرف شاء «إن شاء بالجائز و هو الصحيح عندنا، لأن التعيين يحتاج إلى دليل فإذا ثبت أنه يصح كان لها المطالبة بأي موضع شاءت، فإن أصدقها تعليم سورة بعينها و هو لا يحفظها، بأن قال على أن أحصل ذلك لك، صح لأنه أوجبها على نفسه في ذمته[2]

«إن شاء بالجائز و هو الصحيح عندنا، لأن التعيين يحتاج إلى دليل فإذا ثبت أنه يصح كان لها المطالبة بأي موضع شاءت»؛ ما کان لها... . در منزل روی این تأمل کنید. «کان لها» درست نیست. شوهر گفته مهر تو این است. تعیین قرائت هم که نیاز نیست. «ای موضع شاءت»، چرا تعبیر به موضع کردند؟ صحبت از قرائات بود. اذا ثبت انه یصح کان لها المطالبه بای موضع شاءت.

شاگرد: شاید مراد از موضع، شهر باشد.

استاد: مراد از موضع آیات قرآن است. نه این‌که زوجه بگوید من را مثلاً به مکه ببر و بعد تعلیم بده.

شاگرد۲: ادامه هم دارد.

استاد: آنها برای مسأله ذمه است. در آنها مشکلی نیست. فقط خود این عبارت «اذا یصح کان لها»، چه چیزی صحیح است که می‌گویی «کان لها»؟ باید فاعل یصح روشن شود. محتملاتی هست که به‌طور جزم هنوز در ذهن من صاف نشده است. اگر در ذهن شما صاف شد برای من هم بفرمایید.

---

[1] منجد المقرئين ومرشد الطالبين (ص: ۸۰)

ومما يحقق لك أن قراءة أهل كل بلد متواترة بالنسبة إليهم أن الإمام الشافعي رضي الله عنه جعل البسملة من القرآن مع أن روايته عن شيخه مالك تقتضي عدم كونها من القرآن لأنه من أهل مكة وهم يثبتون البسملة بين السورتين ويعدونها من أول الفاتحة آية وهو قرأ قراءة ابن كثير

علی إسماعیل القسط عن ابن کثیر فلم یعتمد علی روایته عن مالک فی عدم البسملة لأنها آحاد واعتمد علی قراءة ابن کثیر لأنها متواترة، وهذا لطیف فتأمله فإننی کنت أجد فی کتب أصحابنا یقولون: إن الشافعی رضی الله عنه روی حدیث عدم البسملة عن مالک ولم یعول علیه. فدل علی أنه ظهرت له علة فیه وإلا لما ترک العمل به.

[2]المبسوط فی فقه الإمامیة ج۴ ص۲۷۳

جمع بین روایت حرف واحد و سبعة احرف در مقدمه تبیان با توجه به قرائن منفصل و متصل

پس حاصل عرض من این شد که در عبارات شیخ قرائن منفصله ای هست. در خلاف، در تهذیب و استبصار که «القرائة المنزله» را تنها به حدیث نفی کردند. دنباله آن خیلی جالب بود. اذا فرض تساوی القرائتین. اینجا بود که رفتم.. . بحثم نیمه کاره ماند. سرتاسر تهذیب ایشان میخواهند به تساوی برسانند. یعنی مدام قرائات را پالایش میکنند و محک میزنند؛ شهرت آنها، برای چه کسی، اشکال دارد یا ندارد و... . این کار شیخ است. تا آن جایی که اگر مساوی شد.

میفرمایند: «والقراءتان جميعا صحيحتان قويتان[1]». یعنی وقتی به خروجی بحثشان میرسند اینطور میگویند. هر دو قرائت صحیح است و قوی. کما اینکه گفتند «کلها حق».

اما قبل از اینکه بگویند «قویتان» روی عبارت مقدمه تبیان کار میکنند. مقدمه چه بود؟ بخش عبارتی بود که حذف شده بود. دیروز عرض کردم. «بل اجازوا القراءة بالمجاز الذي يجوز بين القراء

[2]»؛ یعنی نه هر قرائتی. بین قراء قرائتی هست که مجاز نیست. هشت وجه دارد؛ لایقراء. جایز نیست که بخوانید. «بالمجاز»؛ اگر مجاز شد بر آن اجماع هست. خب اگر اجماع آمد و مجاز شد حالا به قرینه متصله برگردید که عدی غدیر امسال آمد. قرینه متصله چه بود که به آن توجه نکرده بودیم؟ اول اجماع را فرموده بودند، روایات واحد را هم فرمودند، دنبال آنکه سه-چهار وجه برای سبعة احرف ذکر کردند فرمودند: وجه اخیر اما لوجوه ای اصلح الوجوه است. چرا؟ «علی ما روي عنهم علیه السلام من جواز القراءة بما اختلف القراء فيه». این قرینه متصله بود در آن جایی که قرائات مساوی هستند؛ آن جایی که همه قرائات جایز هستند، نزد شیخ محمل حدیث سبعة احرف هستند. این قرینه متصله شد که پس حرف واحد را میخواهید چه معنایی کنید؟

یک قرینه منفصله بسیار مهم این است که میشود شیخ طبری را ندیده باشند؟! عرض کردم بالای هزار و خوردهای از طبری نقل میکنند. تفسیر طبری دائم در دست شیخ بوده است. میشود که مقدمه طبری را ندیده باشند؟! نه. در متجد المقرئین و سائر جاها مدام میگویند طبری میگوید کل قرائاتی که مدنیین و عراقیین اختلاف کردهاند حرف واحد است. طبری میگوید. پس شش حرف چیست؟ شش حرف در دست ما نیست. این اختلاف قرائات را طبری میگوید حرف واحد است. نمیشود شیخ این را ندیده باشد. همه این را میگویند؛ مکی بن ابیطالب میگوید، معاصرین شیخ گفتهاند، بعدش گفتهاند. پس شیخ هم میداند که طبری گفته حرف واحد به این معنا است. پس اینکه شیخ میگوید روایات ما میگویند حرف واحد است، چه میخواهند بگویند؟ یعنی حرف طبری را میگوید یا نه؟

لذا اینجا مهم است که ببینیم ذهنیت شیخ از اینکه اول فرمودند روایات امامیه میگویند حرف واحد، چیست. من یک کلمه میگویم روی آن تأمل کنید. ایشان میگویند روایات امامیه میگویند آقای طبری تو هم میگویی اختلاف قرائات حرف واحد است، اگر میخواهی بگویی حرف واحد یعنی اختلاف قرائات همه از ناحیه خدا است، مشکلی نیست. چون ما هم داریم «لما روی عنهم من اختلاف القرائات من سبعة احرف». اما اگر میخواهی بگویی اختلاف قرائات حرف واحد است، یعنی روایات «نزل القرآن علی سبعة احرف» یعنی شش تا از آنها نیست، اگر میخواهی این را بگویی من با تو مخالف هستم. روایات شیعه میگوید حرف واحد، یعنی همین حرف واحد که در اختلاف قرائات مشکلی ندارد. اما تو که میگویی حرف واحد میخواهی بگویی شش تا از آنها نیست و محو شده، نزل القرآن هم یعنی مرادف گویی و امثال آن، اگر میخواهی این را بگویی، درست نیست. اصلح الوجوه این است که حرف تو غلط است. اصلح الوجوه در سبعة احرف این است که حرف تو غلط است. این خلاصه حرف شیخ است. اگر حرفی داری فردا بفرمایی.

---

[1]التبيان في تفسير القرآن - الشيخ الطوسي (١/ ٢٣٠، بترقيم الشاملة آليا)

[2]همان ج١ص۶

جزئیت بسم الله برای سوره های قرآن

شاگرد: در قرائات سبع حذف بسم الله را داریم؟

استاد: بله، از معضلات کار همین است. یکی از زیباترین بحث‌های قرائات سبع همین است. خود قراء هم بحث کرده‌اند. خیلی مفصل است.

شاگرد: نزد شیعه واضح است که بسم الله هست؟

استاد: بله، واضح است از نظر بحث فقهی. اما از نظر روایات نه. ان شاءالله بحث می‌کنیم. اگر خواستید در فدکیه ببینید. در بحث بسم الله سه صفحه است. یکی قرائت بسم الله، یکی جهر به بسم الله، یکی نهی از بسم الله. هر سه عنوان دارد. من اقوال را آورده‌ام. الآن از حیث فتاوا جا گرفته و شعار شیعه شده ولی از حیث روایات و عمل معصومین این روایات مختلف است. فی الجمله بحث شده است. اما مستوعبا نشده. به گمانم یکی از زیباترین بحث‌های علوم قرآنی مسأله جزئیت بسم الله برای سوره است. چرا زیباترین بحث است؟ به‌خاطر اینکه به برخی از مقدمات نیاز دارد که اگر آن مقدمات را در نظر نگیرد اصلاً حیران می‌شود. حتی عده‌ای همین را به‌عنوان مهمترین چیز برای نفی تواتر آورده‌اند. گفته‌اند اقوی دلیل بر اینکه سبع متواتر نیست این است که بعض از سبع می‌گویند بسم الله را نخوان اما برخی از آنها می‌خوانند. در متواتر نمی‌توانیم بگوییم بسم الله را بخوانیم یا نخوانیم؟! این را اقوی دلیل گرفته اند. فایل هایش هست، فی الجمله مباحثه کرده‌ایم. ولی مفصل ترش را عرض می‌کنم. جزئیت بسم الله برای سوره یکی از بهترین انواع جزئیت است. وقتی مجموع روایات معصومین علیهم‌السلام را جمع کنید می‌فهمید. لذا تا شما انواع جزئیت را نفهمید نمی‌توانید این بحث را کما هو حقه حل کنید.

مثلاً بسم الله را در سوره مبارکه توحید جزء نماز آیات قرار بدهیم؟ بسم الله را یک آیه حساب بکنیم یا نه؟ عده‌ای احتیاط می‌کنند. در آن مباحثه عرض کردم، به گمان من درعین‌حالی که بسم الله قطعاً برای هر سوره جزئیت دارد، درعین‌حال شما می‌توانید با ملاحظه آن بحث‌ها به‌عنوان تک آیه آن را در رکوع نماز آیات قرار بدهید. حتی یکی از مواردیکه گفتم خلاف تقیه بوده «ان کان ابن مسعود»، همین بود. حضرت محکم می‌فرمایند «ما لهم قاتلهم الله عمدوا الی اعظم آیة فی کتاب الله». به چه کسانی می‌گویند؟ به همین هایی که در میان اهلسنت هستند. «عمدوا الی اعظم آیة فی کتاب الله»، یعنی تقیه کردند؟! بین شیعه هم مستقر شد که بسم الله جزء آیه است. فقط مرحوم شیخ بهائی در اینجا می‌گویند که مطلب مشکل است. در همین جوه هم هست. می‌گویند از یک طرف می‌گوییم قرائات سبع متواتر است، از یک طرف می‌گوییم بسم الله حتما جزء سوره است، و حال اینکه در قرائات متواتره بسم الله نیست. آن را چه کار کنیم؟! ایشان می‌گویند روایات اهل البیت در اینجا استثناء کرده از تواتر بالاجمال. استثناء هست یا نه ولی خدشه در آن هست.

ان شاءالله به آن جا رسیدیم راجع به جزئیت بسم الله عرض می‌کنم. خلاصه آن هم همین است: قبل از اینکه به آن جا برسیم راجع به انواع جزئیت و چیزهایی که دو-سه سال پیش در مباحثه

عرض کردم یک مروری بکنید، بعد می‌بینید هیچ مشکلی ندارد که بسم الله قطعاً جزء سوره است. این هم که در قرائات سبعه نخواندهاند صدمهای به جزئیت آن نمیزند. یکی از زیباترین بحثها این است.

امکان استفاده از آیات قرآن برای اثبات ولایت امیر المومنین ع

شاگرد: اهلبیت می‌فرمایند در زمان فتنه‌ها «علیکم بالقرآن»، از آن طرف امیر المومنین به ابن عباس می‌گوید اگر خواستی با خوارج احتجاج کنی از قرآن نیاور، چون آنها هر جور که بخواهند آن را تغییر می‌دهند. بالأخره این قرآن قرار است شاخص بین حق و باطل باشد یا نه؟

استاد: ببینید در محاجه طرف مقابل باطل است. اگر می‌خواهید با قرآن بحث کنید مدام مطالب دیگری می‌گوید. به آن چیزی که مقصود خودش هست تاویل می‌برد. این محاجه است. اما آن چه که حضرت فرمودند کاری ندارند که به قرآن محاجه کنید می‌گویند وقتی خودت دچار فتنه شدی برو زانو بزن محضر قرآن. یعنی تاویل و توجیه و هر چه که من می‌گویم قرآن هم باید بگوید، کنار می‌رود. خودم هستم دچار فتنه شده‌ام لذا در محضر قرآن زانو می‌زنم. به تعبیری حاج آقا اگر کسی صادقانه مقابل قرآن زانو بزند، قرآن می‌گوید اول باید سراغ اهلبیت بروی. یعنی وقتی زانو زدی من می‌گویم «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ[1]»، «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ[2]». این‌ها خیلی جالب است. یکی از اسماء پیامبر خدا در قرآن ذکر است. رسول خود ذکر است. «اهل الذکر» یعنی اهل الرسول. مطالب زیاد دیگری که هست. «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ[3]»، «أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ[4]».

شاگرد: این چه حقیقتی است که اکثریت مسلمانان متوجه آن نشدند؟

استاد: به‌خاطر این‌که دچار فتنه سقیفه هستند. جلوتر هم عرض کردم بین ان و بین الله اگر کسی بر شیخین متعصب نباشد می‌بینید فوری حق را می‌فهمند. ابن تیمیه و ابن کثیر چه گفته؟ هم در تفسیر و هم در تاریخش هست. در منهاج السنه می‌گوید شیخ ما ابن تیمیه گفته بسیاری از یهودی‌هایی که مسلمان می‌شوند بعد از مسلمان شدن و بعد از این‌که مقداری با فضای شیعه آشنا می‌شوند شیعه می‌شوند. چه کسی این را می‌گوید؟ ابن تیمیه و ابن کثیر. بعد می‌گوید اگر این‌ها با علماء بزرگ آشنا شوند نمی‌روند شیعه بشوند و گمراه شوند. بعد می‌گوید می‌دانید چرا گمراه می‌شوند؟ قبلاً که یهودی بودند شنیده‌اند که بشارت تورات این است که دوازده امام می‌آید. بعد که شیعه می‌شوند می‌گویند این دوازده همان است. نزد علماء بیایید تا به آن‌ها بفهمانیم که آن‌ها نیستند. خیلی هم جالب است. فایل هم شده. علماء آن‌ها چه هستند و علماء این‌ها چه هستند؟! خود ابن تیمیه می‌گوید، می‌گوید زید بن معاویه یکی از خلفاء اثنی عشر است. در همان منهاج الصادقین می‌گوید.

شاگرد: یک آدم خالی الذهن که مسیحی است اگر سراغ قرآن بیاید، مستقیم سراغ اهلبیت می‌آید؟

استاد: بله، اصلاً صحبت سر همین است. او می‌گوید: الیهود لما اسلموا یتشیع کثیر منهم.

شاگرد: چون خالی الذهن نبودند. اسم دوازده نفر را شنیده بودند.

استاد: منظور من خالی الذهن نسبت به سقیفه است. یعنی علمائی که سقیفه و ابوبکر و عمر و اجماع را جا انداختند، دیگر محال است که در خانه اهلبیت بیایند. میگویند اول آنها. میگویند اجماع داریم که افضل اینها هستند. حتی امیرالمؤمنین را نمیآورند. در صحیح بخاری هست. میگوید افضل سه تا هستند. «کنا نسکت». یعنی حتی امیرالمؤمنین را هم نمیآورند. خب در چنین فضایی ذهن رنگ گرفته است. اما وقتی این فضا را ندارد خالی الذهن بوده. سقیفه فضای ذهنی او را پر نکرده. به اسلام و قرآن رو میکند و بعد میبیند در قرآن و روایات... . اصلاً روایاتی که خود اهلسنت دارند. جالبی اش این است که ابن تیمیه نمیگوید روافض دروغ در آوردهاند. چون چارهای ندارد.

شاگرد: روایات را کنار بگذاریم. بدون مراجعه شیعه و سنی اگر سراغ قرآن برویم متوجه حقیقت میشویم؟

استاد: در تشابک شواهدی که فایل هایش هست مفصل عرض کردم. یکی از آنها این است: سوره مائده در قرآن هست یا نیست؟ سوره مائده چه زمانی نازل شده؟ سال آخر و لحظات آخر. «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ[5]». در صحیح بخاری هست به عمر گفتند شما در قرآن یک «الیوم»ی دارید که اگر ما داشتیم آن را عید میگرفتیم. چرا در بین شما اسمی از آن نیست؟ همین سوره مائده که سال آخر آمده میگوید: «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ[6]»؛ بیست و سه سال خون دل و زحمات و چه کارهایی که بوده! حال یک دفعه در سال آخر میگوید «بلغ»؟! عاقل قرآن را نگاه کند میگوید سوره مائده در سال آخر عمر حضرت است، میگوید «بلغ، ان لم تفعل فما بلغت رسالته». همه چیز پوچ میشود و هوا میرود. پس در این بیست و سه سال حضرت چه کار کردند؟! لذا او میفهمد اختلافی که بین مسلمانان است، قرآن در سوره مائده که برای آخر کار است دارد چیزی را میگوید که اختلاف ناظر به او است. بالاتر از آن این است که الآن در موسوعة التفسیر المأثور[7] است. زیر آیه نوشته:

«عن عبد الله بن مسعود، قال: كُنّا نقرأُ على عهد رسول الله يا أيّها الرسول بَلِّغْ ما أُنزل إِلَيْكَ من ربّك وإن لّمْ تفْعَلْ فما بَلّغْتَ رِسالَتَهُ والله يَعْصِمُكَ من النّاسِ. روی تعدد قرائات هم چقدر مناسب است. این بس است. من همیشه میگویم این اعجاز است، برای کسی که سقیفه و کار سنی ها را بداند. در قرن پانزدهم در این کتاب درست زیر آیه آمده است. در دارالمنثور زیر آیه نیامده. فاصله دارد.

آن شخص یمنی که شیعه شده هست؛ مجری از او میپرسد که شما چه زمانی با غدیر آشنا شدید؟ گفت من داشتم تفسیر شوکانی را میخواندم. تفسیر شوکانی تفسیر سلفی ها است. گفت من در محل خودمان میخواندم، به همینجا رسیدم. ذیل آیه ابن مسعود گفت ما به این صورت میخواندیم. یک دفعه گفتم عجب! این چه چیزی است که در اینجا نوشته؟! تفسیر خودمان است. میگوید سراغ عموی خود رفتم و گفتم عمو این چیست؟ نگاه کرد و گفت من نمیدانم. لذا الآن که سلفی ها بحث میکنند میگویند تفسیر شوکانی خیلی خوب است، از علماء بزرگ ما است. تنها دو جای آن مشکل دارد. یکی اینکه در اینجا این حدیث را نقل کرده، او از دارالمنثور سیوطی آورده و سیوطی هم از ابن مردویه آورده که برای قرن ... است. برای الآن که نیست. این اول. جای دوم تفسیر که اشکال دارد آیه ولایت است. «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَهُمْ راكِعُونَ[8]»،شوکانی آورده که امیرالمؤمنین خاتم دادند و آیه نازل شد!

«وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ[9]»، حزب الله حزب متولیین

امیرالمؤمنین می‌شوند. اصلاً یکی دو تا نیست. صادق باشد. ذهن خالی داشته باشد. بعد هم تاریخ اسلام متواترات دارد. متواتری که بین شیعه و سنی مشترکات دارد و مختلفات دارد. خود مختلفات تأیید می‌کند تواتر مشترکات را. شکی نیست که اگر با ذهن خالی سراغش برود خود قرآن کریم او را به اهل البیت هدایت می‌کند.

شاگرد: «تبیانا لکل شیء».

استاد: بله، برای هدایت که جای خودش... . اینها مطالب مهمی است. در کتابهای اهلسنت است . در اینجا نیست. ابن مسعود است. می‌گوید ابن مسعود داشت اقراء می‌کرد و قرآن درس می‌داد. به همین آیه سوره مبارکه مائده رسید. «وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً[10]». اینها قرائنی است که همه با هم است. در یک سوره است. ابن مسعود همین آیه را داشت اقراء می‌کرد. «بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا». راوی می‌گوید نشسته بودیم و کسی آمد پرسید آیا از پیامبر شنیدی که خلفاء بعد از ایشان چند نفر هستند؟ ابن مسعود می‌گوید از روزی که به عراق آمدم تا الآن احدی از من این سؤال را نکرد. ببینید چه فضایی است! بعد می‌گوید بله، همین آیه مطرح شد و حضرت فرمودند «اثنی عشر خلیفه». به ازاء همین نقیبا می‌گوید. ذیل همین آیه هست. در اهلسنت هست نه شیعه.

شاگرد: نقباء بنی اسرائیل آدمهای محترمی بودند؟

استاد: بله. نقبا بزرگان بنی اسرائیل بودند. اگر اینها در شیعه بود، می‌گفتید شیعه اینها را نقل می‌کنند. ابن مسعود گفت از حضرت سؤال کردیم و حضرت فرمودند بله، بعدد النقباء بنی اسرائیل. از حضرت سؤال کردیم خلفاء شما چند نفر هستند؟ حضرت فرمودند بعدد نقباء بنی اسرائیل. سوره مائده در شواهدی که در اندرونش هست هنگامه است. این سوره در سال آخر چه کار می‌کند!

والحمد لله رب العالمین

---

[1] النحل ۴۳

[2] الطلاق ۱۰.۱۱

[3] التوبه ۱۱۹

[4] النساء ۵۹

[5] المائده ۳

[6] همان ۶۷

[7]{يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (٦٧)}

[قراءات]: ٢٣٠٥٠ - عن عبد الله بن مسعود، قال: كُنَّا نقرأُ على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم -: (يَا أَيُّهَا الرسول بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ أَنَّ عَلِيًّا مَوْلَى المُؤْمِنِينَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ).

[8]المائدة ٥٥

[9]المائدة 56

[10]همان 12